


وب سایت استاد موسوی

	تاریخ روز : ۰۷ / ۰۴ / ۱۳۹۷	تاریخ ثبت : ۰۷ تیر ۱۳۹۵	عنوان : انقلاب درون
---	----------------------------	-------------------------	---------------------

«بسمه تعالی»

انقلاب درون

الحمد... رب العالمین و صلی... علی محمد خاتم النبیین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین- اما بعد فقد قال عزّ من قائل: «فانقلبوا بنعمة من... و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان... و... ذو فضل عظیم» آیه 174 از سوره مبارکه آل عمران

سپاس می‌کنیم خدایی را که در این جهان پرغوغا مس وجودمان را در معرض کوره معنویت استادی فرزانه قرار داد تا با نرمی درونش درون‌ها را صیقل بده و مس‌ها را به گوهر بدل کند. گویند نظر محی‌الدین عربی به هر که می‌افتاد استعداد ذاتی او را پیدا کرد اما سپاس داریم از استادی که کلیدها و قفل‌های بسته استعدادهای نهان شاگردان را که سالیان سال خاک خورده و در غبار بودند باز کرده و می‌کنند.

ترجمه ظاهر آیه: پس آن گروه مؤمنان «فانقلبوا بنعمة من... و فضل» به نعمت و فضل خدا روی آوردند و بر آنان هیچ الم و رنجی پیش نیامد «واتبعوا رضوان...» آنها پیرو رضای خدا شدند «و... ذو فضل عظیم» و خداوند صاحب فضل و رحمت بی‌منتهاست.

آیه اشاره دارد به جنگ بدر صغری که میان مسلمانان با کفار قریش درگرفت «فانقلبوا» یاران پیغمبر درونشان منقلب شد و به آرامش رسیدند و دیگر انبوهی جمعیت سپاه دشمن را ندیدند اما می‌خواهیم اختصاصاً به عبارت «فانقلبوا» یعنی نرم شدن درون انسان پردازیم ببینیم در عصر حاضر نرمش درون چه جایگاهی دارد؟ در این فرصت عمر که هر کس به دنبال تحولی در زندگی است ماده‌گرا تحول را در ابزار ماده می‌بیند دانشمندان هر کدام درصد کشف دنیای همان ماده‌اند و آینده را متحول‌تر از گذشته می‌پندارند اما نقش تحول درون انسان چه جایگاهی دارد؟ نقطه تحول درون حضرت انسان کجاست؟ به اجتماع که می‌نگری همه در پی آن هستند که خانه و کاشانه خود را به زیور نور مزین کنند اما آیا فکری، روشی، راهی را برای رهایی از تاریکی درون خودشان کردند؟ آیا به فکر باز کردن گره‌های نهفته در زوایای تاریک درونی خود بوده‌ایم آیا به فکر این سؤال هستیم که چگونه تفتیده‌دلان از بزرگان دین ما درونی نورانی پیدا کردند چه کنیم تا نمودی از آنها باشیم؟ چه کنیم تا روش آنها را و شیوه آنها را داشته باشیم؟ یا تنها تکان خوردن‌ها و تحول‌ها را در محیط اطراف خودمان می‌بینیم که یک کشاورز تکان می‌خورد یک قبضه علف به دست می‌گیرد یک آهنگر تکان می‌خورد آهنی را می‌دراند اما بدانیم یک نحیر، یک نحیر دل، یک دانشمند تکان می‌خورد با انقلاب و تکان درونش عالم را زنده می‌کند.

اصلاً درون انسان چه غوغایی دارد که ابوحفص حداد 300 سال از هجرت‌النبی گذشته در نیشابور حدادی می‌کرد کسی آمد از محل کار عبور کرد آیه‌ای تلاوت کرد که «الم یأ للذین أن تخشع قلوبهم لذكر...» آیا نرسیده است که این انسان دلش را برای حق ناب کند اینجا بود که این آیه ابوحفص را چنان منقلب می‌کند که بیهوش می‌شود و وقتی به هوش می‌آید آنچه کالا دارد را به بین بینوایان تقسیم می‌کند. او به مقامی رسیده بود که وقتی روزی می‌خواست وضو بگیرد می‌گفت به این فکر صورت‌م را بشویم اما درونم را با چه بشویم؟ این دغدغه یک عارف پس از انقلاب درون است در این جلسه می‌خواهیم به این سؤال پاسخ بدهیم که آیا درون هر انسان قابلیت منقلب شدن را دارد یا نه؟

در ابتدا به معنی لغت «انقلاب» می‌پردازیم: وقتی چیزی یا شیئی منقلب می‌شود معنی اول می‌رود و معنی دوم به جای می‌ماند یعنی در انقلاب‌ها هم باید اسم عوض بشود هم معنی هم مفهوم و هم مصداق مثلاً وقتی چوبی محترق می‌شود و می‌سوزد به صورت خاکستر در می‌آید این در واقع ماهیت اول که چوب به ماهیت دوم

که خاکستر بدل می‌شود به عبارتی انقلاب در ماهیتش اتفاق می‌افتد. حالا می‌خواهیم ببینیم بزرگان چه دیدگاهی راجع به انقلاب درون دارند؟ آیا همه این انقلاب را پذیرفته‌اند یا نه؟

حضرت استاد در رساله مقامات و منازل از جلد نهم اسفار صدرایی می‌فرمایند: نیرویی ناشناخته در درون انسان هست که جایگاه علوم و معارف است این جایگاه از مغز، قلب و شغاف ظریفتر است. این کاسه علوم و معارف قلب و مغز را تدبیر می‌کند و زیر نظر دارد. به عبارتی این نیروی مدبره تمام اعضای بدن را حتی اراده و حرکات انسان را زیر پوشش خودش قرار می‌دهد که اگر این کاسه معارف درون نورانی باشد مغز هم نورانی می‌شود اگر پرچلوه باشد قلب هم پرچلوه می‌شود اما اگر انسان در سیر زندگی‌اش اعمال منفی‌ای را انجام بدهد رفته‌رفته این کاسه معارف و علوم می‌کند که در سیر زندگی‌اش کسب کرده آن‌ها هم تاریک می‌شوند اما اینجا یک سؤال مطرح می‌شود: این دل یا کاسه علوم و معارفی که تاریک شد آیا قابل تعویض است یعنی آیا دلی که تاریک شده می‌تواند بار دگر روشن بشود؟

حضرت استاد نظر دو شخصیت یکی غربی و دیگر اسلامی را بیان می‌کنند. شخصیت شیمی‌دانی چون لاووازیه که از مخترعان شیمی جدید است را در کنار شخصیت اسلامی چون خواجه نصیرالدین طوسی که ملقب به استاد بشر بوده را در کنار هم قرار می‌دهند اما پیش از اینکه نظر آن‌ها را بیان کنیم به بیوگرافی این دو شخصیت می‌پردازیم:

لاووازیه شیمی‌دان غربی در سال 1743 میلادی متولد شد و در سال 1794 میلادی مرد. او از مخترعان شیمی 17 و 18 میلادی است اما خواجه نصیر مکنی به ابو جعفر ملقب به استاد بشر و عقل حادی‌عشر از اعظم قرن 7 هجری بوده که به سال 597 هجری در قم متولد شد. در سال 657 هجری دستور ساخت رصدخانه مراغه را می‌دهد و در سال 672 هجری در بغداد مرد. این دو شخصیت علمی بیان می‌کنند دلی که تاریک شد هیچ‌گاه روشن نمی‌شود. حضرت استاد می‌فرمایند: ما می‌خواهیم بگوییم آیا فرضاً دیوار سیاه بی‌آنکه رنگی از خارج بر او بمالند خودش سفید می‌شود یا نه؟

خواجه نصیر بیان می‌کند ماده تبدیل به انرژی و انرژی تبدیل به ماده می‌شود یعنی اگر سیاهی درون فرضاً بر اثر عواملی ساعتی سفید بشود این حالت موقت است و دوباره به همان سیاهی‌اش برمی‌گردد. در واقع، خواجه نصیر و لاووازیه استعداد و انقلاب درون انسان را نادیده می‌گیرند و بیانشان آن هست که دل تاریک تا ابد تاریک دل باقی می‌ماند و استعداد به سمت کمال رفتن را ندارد. اما در برابر شخصیت شیمی‌دانی چون بویل در سال 1691 میلادی هنگام مردن مقداری خاک قرمز به جای می‌گذارد همراه با این خاک به اوصیانش دستور می‌دهد که خاک قرمز برای تبدیل به طلا شدن آماده‌تر و مستعدتر است. در واقع بویل کشف می‌کند استعدادی در درون این نوع خاک وجود دارد که می‌تواند آن خاک را به طلا تبدیل کند.

حضرت استاد در باره 27 ام از رساله معادشان این‌گونه می‌فرمایند: ملاصدرا هم قائل است در درون هر انسان نیرو و استعداد طبق حکمت مدبره حضرت باری تعالی نهفته که با توجه به این امکانات انسان می‌تواند به کمال واقعی خودش راه پیدا کند. در واقع بالاترین موهبتی که حضرت حق به انسان عنایت می‌کند همین گنجینه نهان است یعنی گنجینه‌ای که خدای متعال در این بدن قرار داده به صورت نهفته هستند تا زمانش فرا برسد. اما کی زمانش فرا می‌رسد؟ زمانی که انقلاب درونی برای انسان حاصل بشود اگر این انقلاب درونی بر او حاصل نشود در درون این گنجینه درهای عالی مهر شده و سربسته می‌مانند و بروز داده نمی‌شوند.

پس انقلاب درون است که استعداد ممتاز شدن برای کمال را در درون زنده می‌کند و ثقات‌ها و سنگینی‌ها را از انسان می‌گیرد این است که انبیاء... آمدند تا درون انسان را منقلب کنند حکیمان و عرفا و فلاسفه متأله بر آن شدند به درون هر انسان انقلاب روحانی راه پیدا کند. پس اگر به نظر خواجه نصیر و لاووازیه برگردیم آن‌ها بر آن هستند که اگر آب درون انسان متراکم شد انسان با همین تراکم زندگی می‌کند تا با همین نقاط سیاه بمیرد.

اما حضرت استاد می‌فرمایند اگر این آب درون متراکم بماند اصلاً از حالت آب خارج می‌شود دیگر آب نیست لجن می‌شود باید یک آبی نو بیاید تا لجن‌ها و عفن‌ها را ببرد و شفاف‌ها را بگذارد. در واقع این همان لحظه‌ای است که توسط یک محرک خارجی یا استادی حکیم درون انسان متنبه می‌شود آنجاست که استعدادها و نهفته‌های درون ابراز می‌شوند و خود را به سمت تعالی و رسیدن به گوهر هدایت می‌کنند.

اگر ما سری به طبیعت بزنیم یک تخمک گیاه را نگاه کنیم می‌بینیم برای اینکه میلاد جدیدی داشته باشد و از دنیای تاریک زیر زمین به دنیای نور وارد شود اول در حالت خشنی است اما وقتی در برابر رطوبتی از خارج قرار

گرفت و این رطوبت به جان تخمک وارد بشود درونش نرم می‌شود اینجاست لرزه را می‌پذیرد و از پوسته خود شکافته می‌شود. پس از اینکه لرزه را پذیرفت از هر گوشه تخمک یک رگی بلند می‌شود یکی هوا را می‌گیرد و رطوبت را یکی نور را می‌گیرد و دیگری تغذیه را اینجاست که به عبارتی جوانه می‌زند. برگردیم به آیه، آیه می‌فرماید: «فانقلبوا بنعمه من ا... و فضل...» گروهی از مؤمنان به نعمت و فضل خدا روی می‌آورند و درونشان منقلب می‌شود می‌خواهیم ببینیم آیا باید زمینه انقلاب درون را تنها در خارج جستجو کنیم و شایستگی درونی را در نظر نگیریم که اگر چنین باشد و به امید انقلابی از خارج باشیم که نسیمی بیاید و درون ما و شما را منقلب کند که سال‌ها سال‌ها بگذرد ممکن است ما به مطلوب خودمان نرسیم.

حضرت استاد در کتاب نفس بارقه دوم در صفحه 121 نظر دو گروه از فلاسفه را بیان می‌کنند می‌فرمایند: گروهی از اشراقی‌ها از جمله شیخ یحیی سهروردی بر آن‌اند که هر چیزی که در شعاع اشراق قرار بگیرد او ارزشمند می‌شود یعنی او با نور خارج گمراه نمی‌شود با این بیان اگر اشراقی هم بر یک آدم بی‌سوادی که هیچ‌گونه زحمتی برای کمالش نکشیده برسد او عارف می‌شود. اما در برابر این نظر گروهی هستند که جوشش درون را اصل می‌دانند و قائلند این جوشش از درون آغاز می‌شود. حضرت استاد می‌فرمایند: اگر ما این دو نظر را به خوبی نقادی و صرافی کنیم طبق نظر اشراقی‌ها آن کسی هم که در ضربه یا جان اشراق قرار گرفته هر که باشد مهم نیست می‌رود و با این نور گم نمی‌شود اما آیا این گم نشدن او لطافت درون او را هم اثبات می‌کند یا فقط خوشحال است که در مسیر گم نشده؟ فرضاً یک انسانی را در نظر می‌گیریم ظاهرش خوب نماز می‌خواند کارهای مذهبی‌اش را هم عالی انجام می‌دهد، این یک اشراق مذهبی دارد اما حال درون او در چه وضعی است؟ اگر این اشراق خارج در عین اینکه به بیرون و ظاهرش بتابد به درون او هم بتابد این اشراق عالی است اما اگر تنها اشراق خارج و ظاهر او را درست کند اما به درون او که می‌خواهد برود درونش نقش بیگانگی دارد در جدال و غوغای درون به سر می‌برد آن اشراق تا چه حد می‌تواند گره‌های درونش را باز کند؟ به عبارتی درونش مثل یک ظرف دربسته‌ای است که هر چه هم حرارت ببیند آن مولکول‌های آب نمی‌توانند از فضا خارج شوند.

برای اینکه ما این دو نظر اشراقی‌ها و دیدگاه جوششی‌ها برایمان روشن شود مثالی می‌زنیم به ربیع بن خثیم و ابی‌ذر غفاری یار باوفای رسول... (ص) و علی بن ابیطالب (ع)

حضرت استاد تحقیقی را از کتابی به نام سفینه بحار می‌کنند و می‌فرمایند ابی‌ذر غفاری و ربیع بن خثیم تقریباً هم‌زمان هم بودند هر دو هم از اشراق ولایت علی بن ابیطالب (ع) بهره‌مند بودند. ربیع از زهاد ثمانیه بود مرتب نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت اما اشراق بیشتر ظاهر او را ساخته بود و او را صنم مذهبی به باز آورد اما در برابر ابی‌ذر غفاری در جاذبه اشراق ولایت قرار گرفت او نماز می‌خواند و روزه هم می‌گرفت اما مقام تفکر و جوشش درون او از مقام عبادتش بالاتر بود این بود که ربیع بن خثیم چون اشراق ولایت به درونش آن‌گونه نفوذ نکرده بود وقتی به خدمت حضرت علی (ع) می‌رسد برایشان خرده می‌گیرد و می‌گوید: «یا علی انا شککنا فی هذا القتال» من در کارها و جنگ‌های شما شک دارم اما ابی‌ذر تا پای جان در راه اصل ولایت ثابت قدم ماند این اثر اشراقی که با جوشش درون همراه است. پس ما یک جوشش داریم و یک اشراق آن‌هایی که در مکتب اشراق کار می‌کنند ظاهر انسان‌سازی را گرفته‌اند اما آن‌هایی که جوشش درون را معتقدند این‌ها می‌گویند شفافیت‌ها از خود انسان آغاز می‌شود اما حضرت استاد می‌فرمایند: ما خودمان نظر اشراقی‌ها را قبول داریم اما نه به معنایی که شیخ یحیی سهروردی معتقد است بله، باید یک اشراق یک تحریک یک استاد والامقام باشد درون انسان را بتکاند و او را از خواب غفلت خارج کند در واقع این اشراق، درون مستعد او را به جوشش می‌آورد آنجاست که بر اثر این جوشش انقلابی کمالی در درونش حاصل می‌شود.

اگر ما در جهان طبیعت دو حرارت را بررسی کنیم برایمان این موضوع ملموس‌تر می‌شود. اگر ما هیزمی را روشن کنیم این هیزم الو می‌گیرد این الو از مغز خود هیزم نیست بلکه شاخه‌های هیزم هر کدام با یک هوایی مجاورند آن هوای مجاور الو را در این هیزم‌ها تولید می‌کند یعنی اگر هوای مجاور نباشد این شاخه‌های هیزم الو نمی‌گیرند اما اگر روغن زیت را روشن کنیم حرارت او از اطراف و جوانبش نیست از وسط او بلند است یعنی مغز روغن الو می‌دهد روشنایی او از مغز خودش است نه از هوایی که در اطراف او هست.

پس ما دو حرارت را بررسی کردیم یک حرارت شاخه‌ها یک حرارت ذات‌ها اما کدامیک سوزانترند و کدامیک دیرتر خاموش می‌شوند؟ آیا آنکه از اطرافش و از هوای مجاور بهره می‌گیرد دیرتر خاموش می‌شود یا آنکه از مغزش لمعان پیدا کرده؟

پاسخ این هست که آن چیزی که با تحریک خارجی از درونش آتش بدهد لمعان بدهد آن هم سوز حرارتش بیشتر است و هم خاموش شدنش دیرتر است لذا حضرت استاد می‌فرمایند:

با این مثال عرفانی هم که در لحظه حاصل می‌شود امکان دارد در لحظه هم نابود بشود چرا که جوشش درون انجام نشده پس تا کسی فلسفه و حکمت و عرفان تأله و مبنای قرآن و روایات را نفهمد، تا کسی زحمت عالی نکشد، تا کسی درونش را از نظر معنوی مستعد نکند در برابر بهترین اشراق‌ها یا سخنان حکیمانه هم که قرار بگیرد هیچ انقلابی در او حاصل نمی‌شود یا اگر متحول بشود لحظه‌ای است و پایدار نیست. آیه می‌فرماید: «فانقلبوا بنعمة من ا... و فضل...»

منقلب می‌شوند چه کسانی؟ کسانی که دل‌های مستعد و نرم دارند از نعمت و فضل ما. پس کمال‌ها باید از سینه بجوشند جایی کمال به جوشش می‌آید، جایی حقیقت در درون یک موجود روشن می‌شود که علاوه بر تحریک خارجی شایستگی درونی در فرد هم موج بزند. اینجاست که فردی که منقلب می‌شود وقتی درون خودش را با جهان قبلش مقایسه می‌کند می‌بیند تا قبل از آن در یک گوشه درونش تعین بود در یک گوشه‌اش میل‌های بیجا داشت در یک گوشه‌اش صنم‌های دیگری داشت اما به علت گوهری که درونش جوانه زد چون بذری شد که از دنیای تاریک به روشنائی حقیقت راه پیدا کرد و منقلب شد.

چنانی که مرحوم آخوند محمد کاظم خراسانی (اعلی‌... مقامه) در زمان ابتدای جوانی با کاروانی عازم نجف برای ادامه تحصیل بود به سبزوار رسید کاروان قرار شد چند روزی در سبزوار توقف کند. مرحوم محمد کاظم به مدرسه‌ای که حکیم اسرار حاج ملاهادی سبزواری (اعلی‌... مقامه) تدریس می‌کرد بیگانه وارد شد اما به حلقه درس ایشان نفرت روی سکوی در مدرسه نشست گوش به درس استاد داد. (بعضی دیدارها نفرت‌بار و خفت‌بارند اما بعضی دیدارها ثروت‌ها به بار می‌آورند نه ثروت مادی بلکه ثروت علمی و درونی این دیدار هست که ارزش دارد.)

اما چنان جذبه فلسفه حاجی او را منقلبش کرد که دریافت در لحظه دارد به حق می‌رسد لذاست با بزرگ کاروان گفت من هم‌اکنون به سیرم رسیدم دیگر نیازی به نجف ندارم باید به نزد مأمنی بمانم تا اکسیرش را به کیمیای جانم بزنم.

او در سبزوار ماند اما به حریم درس استاد جرئت نمی‌کرد برود تا اینکه روزی شاگردان به استاد گفتند این طلبه هروی چرا به درس نمی‌آید؟ حاجی لبخندی زد و فرمود: آرام باشید، او محمد کاظم خراسانی بزرگترین بزرگان است او به سوی نجف نفرت اما نجف خویش را در اینجا یافت. بدانید من در چهره او نبوغی می‌بینم که صدها نفر از محضر او فیض خواهند گرفت چنانی که این‌گونه شد و صدها تن از گوهر درون او بها گرفتند. این از کجا بوده؟ از آن انقلاب درون محمد کاظم خراسانی بود که با درون مستعد خودشان و اشراق فلسفی حاج ملاهادی سبزواری (اعلی‌... مقامه) به نبوغ علمی و معنوی رسیدند.

اما سخن از انقلاب درون است در این لحظات پایانی می‌خواهیم از انقلاب درونی فردی بگوئیم که در صحنه کربلا و پس از آن به ظاهر مسلمان نبود اما درونی مستعد و آزاده داشت از امام سجاد(ع) نقل شده که فرمودند هنگامی که سر مقدس امام حسین(ع) را نزد یزید آوردند سفیری از کشور روم هم در آن مجلس حضور داشت و به یزید کرد و گفت ای یزید این سر کیست؟

او گفت چکار داری؟ سفیر گفت می‌خواهم وقتی به نزد پادشاه کشورم برمی‌گردم قضیه این سر و صاحبش را گزارش بدهم تا در شادمانی تو شریک باشند. یزید گفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب(ع) است.

سفیر گفت مادرش کیست؟ او گفت فاطمه بنت رسول... (ص) است. سفیر تا این را شنید رو به یزید کرد و گفت وای بر تو و دین تو، دین من از دین تو نیکوتر است. پدر من از نسل داوود نبی است و بین من و داوود پدران زیادی فاصله است با این حال خاک قدمم را تبرک می‌کنند اما شما فرزند دختر پیامبران را می‌کشید در حالی که فاصله بین او و پیامبران فقط یک مادر است؟! این دین شما چه دینی است؟ در این حال یزید دید که دارد رسوا می‌شود دستور داد این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند.

نصرانی چون این سخن را شنید گفت آیا اراده کشتنم را داری؟ ای یزید، بدان دیشب پیامبران را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی، تو اهل بهشتی اکنون از سر سخن رسول... (ص) آگاه شدم اینجا بود که شهادتین را گفت و مسلمان شد و سر مبارک حسن بن علی(ع) را بر سینه چسبانید و سخت می‌گریست تا او را شهید کردند.

لا حول و لا قوة الا با... العلى العظيم